لزوم توجه به مبادی تصوری مسأله انشائات طولی

- استحباب تابعی در نظامی فراتر از پنج ارزشی و تطبیق آن بر روایت «سواک»

استحباب تابعی در نظامی فراتر از پنج ارزشی و تطبیق آن بر روایت «سواک»

دومین مطلبی که یکی از آقایان فرمود، این بود: شما فرمودید که از «لولا ان اشق علی امتی لامرتهم بالسواک» چه استفاده‌ای می‌شود. ببینید من از سؤالاتی که دیروز مطرح کردم، مقصودی داشتم. ایشان فرمودند وجوب و استحباب و... بسیط هستند، دیدم درست می‌گویند؛ یعنی ما یک مبادی بحث داریم که قبلاً از آن بحث شده و اختلافاتش ذکر شده، لذا اگر روی مبانی که ایشان می‌گویند جلو برویم همینطور است.

من یک ارجاع می‌دهم؛ در اصول الفقه، در قسمت «هل یدل نسخ الوجوب علی الجواز ؟»[1] چه فرمودند؟ گفتند دو قول است. اگر دلیلی آمد و وجوبی را نسخ کرد...؛ بحث ایشان در اینجا در عالم اثبات است ولی بحث دیروز ما قبل الاثبات بود و بحثی ثبوتی بود. استدلال ایشان چیست؟ فرمودند دو مبناء است. اینکه بگوییم وجوب مرکب است از امر به شیء و نهی از ترک، یا اینکه وجوب بسیط است و تنها الزام است، لازمه آن این است که منع از ترک دارد. بعداً هم خودشان اختیار کردند کما اینکه نوع اصولیین مانند صاحب کفایه و دیگران، اختیار می‌کنند که «نسخ الوجوب لایدل علی الجواز». البته جواز بالمعنی الاعم. نه اباحه خاصه. چرا؟ چون نوعاً می‌گویند وجوب که بسیط است و رفته، «لا دلالة للناسخ و لالمنسوخ علی الجواز». خُب پس یک دلیلی بر وجوب بود که الزام بسیط بود. این، با دلیل ناسخ رفت، خُب حالا چه؟ چیزی ته آن نمانده که بگویید هنوز جواز بالمعنی الاعم باقی است. این استدلالِ تقریباً ریاضی گونه در کتاب اصول، حاکم است.

اما قبلاً عرض کرده بودم اگر قرار باشد به‌دنبال انشائیات ثبوتی برویم، باید دوباره به مبادی تصوری بحث مراجعه کنیم. نمی‌توان با همان نگاهی که قبلاً در وجوب داشتیم و آن را بسیط می‌گرفتیم، جلو برویم و در ادامه این حرفها را بزنیم. این ممکن نیست. جلوتر انواع استحباب را عرض کردم. در حدیث، استحبابی بود و آقا(یکی از شاگردان) می‌خواستند بگویند بین استحباب بسیط و وجوب بسیط تباین است و لذا طولی نمی‌شود.

اما یکی از انواع استحبابی که قبلاً گفته بودیم، استحباب تابعی بود. یعنی از نفس دلیل شرعی می‌فهمیم در اینجا شارع نیامده این کار را به‌عنوان نفس این کار، مستحب قرار بدهد. بلکه یک دستگاهی از کسر و انکسار به پا کرده. یعنی می‌گوید این، مصالح دارد، مفاسد دارد، اقتضاء دارد، مانع دارد و ... . خود دلیل به ما می‌گوید من ِشارع این کار را کرده‌ام، حالا یک خروجی هم دارد. این

خروجی استحباب تابعی است. نه استحباب نفسی برای عمل که بگویی‌م این کار، کار خوبی است شرعا. همانی که مانوس ما است و می‌گویی‌م بسیط است، لذا می‌گویی‌م بین وجوب و استحباب تباین است؛ با این دیدگاه درست می‌گویی‌م.

> 16:16

اما اگر بخواهد این مبانی جلو برود، ما به مبادی تصوری آن نیاز داریم. لذا سؤال من این است: شما به عرف عقلاء جمله حضرت را عرضه کنید؛ «لولا ان اشق علی امتی لامرتهم بالسواک»؛ اگر عرف عقلاء بگوینی از این جمله، مطلوبیت بالفعل سواک در شرع السلامی استفاده نمی‌شود، بلکه حضرت یک اخبار کرده‌اند که اگر مشقت نبود امر می‌کردم، خُب حالا هم که امر نکرده‌اند و پس هیچی. اگر عرف عقلاء این را می‌گوینی ما هم حرفی نداریم. اما به گمانم اینطور نیست. عرف عقلاء از نفس این دلیل، مطلوبیت سواک را در شرع می‌فهمند. از کجا می‌فهمند؟ و حال اینکه استحباب یک حکمی در کنار وجوب است. حضرت که وجوب را نیاورده‌اند و استحباب هم دلیل می‌خواهد. لذا از کجا این را می‌گویی‌د؟

ما یک استحباب دیگری داریم که اصلا رخت آن، استحباب بسیط در کنار وجوب نیست، حتی رخت آن، درجه قلیلی از مطلوبیت هم نیست. استحباب انواعی دارد؛ استحبابی که درجه کمی از مطلوبیت را دارد که مانع از ترک می‌شود؛ استحباب بسیط به‌معنای مطلق الرجحان؛ یکی استحباب به‌معنای خصوص مبانی و متضاد با وجوب است. یکی درست برعکس است؛ استحباب یعنی حکمی خارج شده از کسر و انکسار ملاکات وجوب و موانع آن. اگر گفتیم عقلاء این جور استحبابی را در ارتکازشان دارند؛ منشأ استظهار عقلاء در این حدیث، فهم استحباب تابعی است. چون خود حضرت می‌گویند «لولا ان اشق». چون حضرت یک دستگاه و یک تابع به پا کرده‌اند، چیزهایی وارد آن می‌شود و خروج آن هم یک چیز است. شما می‌خواهید بگویید که این عبارت اصلا خروج ندارد. حضرت یک چیزی فرموده‌اند و خروج آن این است که من وجوب را نیاورده ام و تمام. اما اگر بگوییم این دستگاه تابعی خروجی‌ای دارد که اسم آن خروجی، استحباب تابعی است، اینکه متضاد با وجوب نیست. اتفاقا در طول آن وجوب است. یعنی با حفاظ بر آن وجوب و اقتضاء آن وجوب است؛ بدون اینکه در موطن خودش به آن صدمه‌ای بزند؛ یعنی مراحل بعدی استحباب می‌شود. بنابراین تضادی نیست. این یکی از مبادی تصوری بحث است.

شاگرد: مفسده‌ای که برای وجوب بوده و شارع به‌خاطر آن مفسده، وجوب را برداشته، باز هم در عرف عقلاء فعلی بودن استحباب را می‌فهمند؟ یعنی می‌گویند الآن هم که مستحب است، باز آن مفسده هست. مثلا مشقت برای حکم ندبی سواک باشد، آیا باز هم می‌توانیم بگوییم... .

استاد: نه، می‌گوییم حکم مشقت برای حکم ندبی است! ندب هم یعنی آن چه که با مشقت انجام نمی‌دهی! یک نحو تناقض می‌شود. می‌گویی‌د مشقت در حکم ندبی، درحالی‌که حکم ندبی برای این است که مشقت را ببرد. نه اینکه دوباره بگوییم با اینکه ندبی است مشقت دارد.

شاگرد: کلی عرض کردم. یعنی شارع به‌خاطر مفسده ای وجوبی را بردارد، بعد ما بگوییم در عرف عقلاء، استحباب تابعی...

استاد: باید نگاه کنیم. وقتی می‌گوییم عرف عقلاء، یعنی عقلاء قرائن داخلیه و خارجیه را ملاحظه می‌کنند. لذا وقتی عقلاء نگاه می‌کنند می‌بینند استحباب با مشقت جور نمی‌شود. حالا اگر به جای مشقت که مانع بود، یک چیزی بود که با استحباب هم جمع می‌شد؛ مثلا ضرری بود که به بدن وارد می‌شد. با استحباب هم که آن ضرر وارد می‌شود و فرقی ندارد. در آن جا عقلاء طور دیگری استفاده می‌کنند.

علی ای حال ما یک اصلی داریم که خروجی کار است. خروجی کار وقتی عقلاء نگاه میکنند گاهی صرف رفع است، گاهی هم نه. اگر پذیرفتیم عقلاء، از نفس این دلیل شرعی مطلوبیت سواک را در شرع میفهمند، چرا میفهمند؟ این چرا مهم است. ممکن است هر کسی «چرا» را تحلیل کند. آن «چرا» طبق آن چیزی که عرض کردم این است: آنها از این کلام یک جور مطلوبیتی میفهمند که تابعی است. خروجی از یک دستگاه کسر و انکسار را میفهمند. نه اینکه بگویند این کار بهعنوان این کار، خوب است یا بد است. عقلاء در اینجا ملاک در نفس العمل را نگاه نمیکنند. ملاحظه ملاک نفسی در فعل و موانع و سائر شرایط آن را در نظر میگیرند. این استحباب غیر از آن است.

لذا عرض کردم در احکام شرعیه پنج حکمی که آورده شده برای چیست؟ احکام بسیط است؛ ما هم قبول داریم و حرفی نداریم. جالب است نمیدانم در کدام یک از کتب اصولی دیدم؛ فرموده بودند: «ان الوجوب و ان کان بسیطا الا انه کان له مراتب بالشدة و الضعف». خُب اگر کسی به ایشان اعتراض کند، میگویند تو حرف من را نمی فهمی. درست هم میگویند. چون یک منظوری دارند که میبینند این بساطت حکم با آن مراتب مشکلی ندارد.

اما عرض من این است: اگر دقت کنیم، مشکل دارد؛ شما در نفس الامر یک حیثیاتی را میبینید که با این بیان ِلسانی ،همه آنهایی که در ذهن میبینید را سامان‌دهی میکنید. و الا بسیط یعنی یک امر است. تمام. یعنی چه که یک امر است و درعین‌حال صاحب مراتب است؟ خُب اگر بسیط است، شما بگویید طلب بسیط است؛ طیفی را تشکیل میدهد که یک طیفش استحباب است و طیف دیگرش وجوب است. پس دیگر لازم نیست بگویید وجوب بسیط است. چرا؟ چون اصل الطلب بود که طیف تشکیل داد.

خُب خود نهی از ترک، دائر بین وجود و عدم است. یا از ترک نهی میکند و وجوب میشود، یا نهی نمیکند و لاوجوب میشود. میگوییم نه، وجوب ِضعیف، نهی کرده اما کم نهی کرده. میتوان این را گفت؟! اما آن چه که وجوب شدید است، از ترک نهی کرده اما خیلی شدید نهی کرده! خُب یعنی چه شدید نهی کرده؟! اگر نهی کرده تمام است. یعنی نفس بساطت تواطی میآورد. میخواهم این را عرض کنم. بساطت تواطی میآورد. وجوب یا هست یا نیست. مراتب، تشکیکی میآورد. تشکیکی میگویید نهی کرده، خُب حالا اگر نهی کرده دیگر وجوب است، پس شدت یعنی چه؟ شدت را میخواهید چه کار کنید؟ خیلی هست! نمیتوان گفت خیلی هست. راجع به تواطی و تشکیکی هم مفصل صحبت شده که باید چطور حل کنیم. در اینکه در اینجا به این صورت هست، حرفی نداریم.

---

[1] أصول الفقه- ط دفتر تبلیغات اسلامی نویسنده : المظفر، الشیخ محمد رضا جلد : ۱ صفحه : ۷۶